

نمودهای سودمند کهن‌الگوی آنیموس در ادب پارسی

دکتر شکرالله پورالخاص* - جعفر عشقی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

همه ما از نظر زیست‌شناختی، به میزان چشمگیری ظرفیت‌های جنس دیگر را داریم؛ از این رو، واجد صفات مردانه و زنانه به طور توأم هستیم. اما فشارهای اجتماعی به تفاوت‌های جنسی جنبه اغراق‌آمیز می‌دهد: زنان را مجبور می‌کند وجه زنانه خود را رشد بیشتری دهند و مردان را وادار به تأکید بیشتر بر طبیعت مردانه خود می‌کند. نتیجه آنکه «جنبه دیگر»، واپس‌زده و ضعیف می‌شود. با وجود این، «زن درون» یا آنیما در مردان و «مرد درون» یا آنیموس در زنان، به صورت‌های گوناگون، از جمله رؤیاها، خیال‌پردازی‌ها، اساطیر، ادبیات و... ظاهر می‌شود. در این مقاله، دو نمود سودمند آنیموس، یعنی «معشوق (مرد آرمانی)» و «همراه درونی»، با نمونه‌ها و مثال‌های مختلف، در ادبیات و فرهنگ ایرانی تحلیل شده است و این نتیجه حاصل شده است که حداقل یکی از نمودهای آنیموس در ناخودآگاه زن ایرانی از پروتوتایپ واحدی نشأت می‌گیرد و این پروتوتایپ، به احتمال زیاد، ایزد مهر است.

کلیدواژه‌ها: کهن‌الگو، آنیموس، معشوق، ایزد مهر، همراه درونی.

تاریخ دریافت مقاله: 1392 / 10 / 04

تاریخ پذیرش مقاله: 1393 / 04 / 15

*
Email: pouralkhas@uma.ac.ir (نویسنده مسئول)
Email: jafareshghi@gmail.com

مقدمه

ردیابی اسطوره‌ها و بُن‌مایه‌های کهن در ادبیات و فرهنگ، و تحلیل و طبقه‌بندی اسطوره‌ها بر مبنای کهن‌الگوها که با عنوان کلی «نقد اسطوره‌ای و کهن‌الگویی» شناخته می‌شود، شیوه‌ای از تحلیل و تفسیر است که در آن، اصل بر کشف الگوهای عام و جهان‌شمول گذاشته شده است. هدف اصلی ما در پژوهش حاضر، به دست دادن پژوهشی منسجم درباره اصلی‌ترین نمودهای سودمند آنیموس و ردیابی این نمودها در ادبیات و اساطیر ایران بر بنیاد نقد اسطوره‌شناختی است.

روش: پژوهش حاضر، به روش پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی و به صورت زمینه‌یابی انجام گرفته است. افزون بر این، با رویکرد به اینکه الگوی جمعی رفتار خاص کهن‌الگوها، مستلزم گونه‌ای هم‌شکلی و همگنی در طول اعصار است و این همگونگی، تنها از طریق آزمودن منابع تاریخی و مقایسه این منابع با مشاهدات الگوی رفتار انسان معاصر، اثبات‌شدنی است، در این پژوهش از روش «پژوهش تاریخی» نیز که هدف آن، تجزیه و تحلیل حقایق گذشته به منظور کشف ویژگی‌های عمومی و مشترک است، سود جسته‌ایم.

پیشینه: تاریخچه مطالعات درباره آنیموس و به طور کلی کهن‌الگو و نقد کهن‌الگویی در ایران، عمری کوتاه دارد. پژوهش‌های موجود نیز، بیشتر ترجمه‌هایی از آثار نظریه‌پردازان غربی یا کتاب‌های نقد ادبی است که به صورت پراکنده به نقد اسطوره‌ای و کهن‌الگویی و در مواردی بسیار اندک، به آنیموس پرداخته‌اند. در حوزه کتاب، آثار ترجمه‌شده یونگ، از جمله *انسان و سمبول‌هایش*، *روان‌شناسی و کیمیاگری* و *آیون: پژوهشی در پدیده‌شناسی خویشتن*، از منابع مهم در حوزه کهن‌الگوی آنیموس به شمار می‌روند. در حوزه

مقاله‌های فارسی، با توجه به اینکه در ادبیات ایران، آثار بسیار اندکی از زنان شاعر و نویسنده در مقایسه با مردان شاعر و نویسنده به وجود آمده است، پژوهش‌های چندانی در این زمینه به انجام نرسیده است. از جمله پژوهش‌های صورت‌گرفته در این زمینه می‌توان به اتونی (1391) و سلمانی‌نژاد مهرآبادی، عبدالرضا سیف و نسرین موسیوند. (1391) اشاره کرد.

کهن‌الگوی آنیموس

کهن‌الگوی آنیموس¹ یا «نرینه‌روان»، جزئی از کهن‌الگوی² کلی «روان - انگاره»³ در نظریه کارل گوستاو یونگ (1875-1961 م)، روان‌شناس سوئیسی است و عبارت است از تصویر درونی از جنس مخالف در ناخودآگاه زن و مرد که یونگ آن را نتیجه تجارب نژادی مرد با زن و زن با مرد می‌داند. (ر.ک. هاید 1379: 176) به عبارت دیگر، یونگ معتقد است به اینکه چون صدها هزار سال، زن و مرد با یکدیگر زندگی کرده‌اند، مرد تا حدی جنبه زنانه، و زن تا حدی جنبه مردانه پیدا کرده است (ر.ک. سیاسی 1370: 80) و این باعث تسهیل واکنش‌های متقاضی و توافق نظر بین دو جنس متقابل می‌شود. (هال و نوردبای 1375: 68) «بدین‌گونه، در هر کس، تصویر⁴ مکمل روانی وی از جنس مخالف نهفته است» (آلندی 1378: 135) و این نشان‌دهنده آن است که در حقیقت، بشر موجودی دوجنسی است و مرد دارای عنصر مکمل زنانه و زن دارای عنصر مکمل

¹. Animus

^۲. Archetype

^۳. Soul - Image

^۴. Imago

مردانه است. (فدایی 1381: 40؛ ر.ک. صرفی و عشقی 1387: 60 - 62) این اعتقاد، یعنی باور به اینکه خصایل روانی نیمه جداشده از ماهنوز در وجود ما باقی است، به صورت اعتقاد به وجود «همزاد» برای هر یک از افراد انسانی، در اساطیر و فرهنگ اقوام مختلف جهان تجلی پیدا کرده است. (ر.ک. صرفی و عشقی 1387: 75 - 79)

کهن‌الگوی روان - انگاره، شامل دو کهن‌الگوی آنیما و آنیموس است. آنیما جنبه زنانه روان مرد است؛ بنابراین، منطقی است که فرض کنیم کهن‌الگویی مشابه آن در زنان نیز وجود دارد؛ زیرا همان‌گونه که عنصری زنانه در مرد، جبرانگری می‌کند، در زن نیز عنصری مردانه جبرانگر است. (یونگ 1383: 23) یونگ این عنصر جبران‌کننده مردانه در ضمیر ناخودآگاه زن را آنیموس یا جنبه مردانه روان زن می‌نامد. (ر.ک. هاید 1379: 176) آنیموس از سه ریشه مشتق و منشعب شده است: 1) تصویر قومی مرد که زن در ناخودآگاه جمع‌ایش به ارث برده است؛ 2) تجربه خاص زن از مردانگی، که حاصل تماس‌هایی است که وی در طول زندگی خویش با مردان داشته است؛ 3) اصل نرینه پنهانی در خود او (فوردهام 2536: 102) که به نظر می‌رسد در ارتباط با ژن‌های مغلوبی باشد که در فرایند نطفه‌سازی، در وجود زن به یادگار مانده است. (ر.ک. یونگ 1370 الف: 404 و یونگ 1370 ب: 50)

استوار داشت اینکه در درون هر زنی، مردی نهفته است، آن است که زنان، به گونه‌ایی کسره درونی و ناخواسته، به مردان گرایش دارند و در فرجام نیز، همین کشش، زنان را به دامان مردان در می‌اندازد و همه این‌ها بر بنیاد کهن‌الگوی آنیموس به سامان می‌رسد. (اتونی 1391: 19)

آنیموس، تجسم تمامی گرایش‌های روانی مردانه در روح زن است؛ همانند خردورزی، جسارت، خلاقیت، منطقی‌بودن، برنامه‌ریزی، صلابت روحی، قدرت، خشونت و اقتدار. آنیموس در نخستین شکل ناخودآگاهش، ترکیبی است از عقاید و آرای کاملاً آزاد، خودجوش و مورد تفکر قرار نگرفته‌ای که بر روی زندگی عاطفی زن تأثیر و نفوذی بسیار نیرومند دارد. (سندز 1354: 78؛ یونگ 1370 الف: 405؛ ستاری 1377: 120) هنگامی که زنی به گونه‌ای علنی و با پافشاری، دست به ترویج اعتقادات مردانه می‌زند یا می‌کوشد با برخوردهای خشونت‌بار، اعتقادات خود را بیان کند، به آسانی روان مردانه نهفته خود را برملا می‌سازد. آنیموس حتی در زنانی هم که ظاهراً طبعی بسیار زنانه دارند، ممکن است به گونه‌ای خشن و بی‌رحم بروز کند؛ و ممکن است انسان با چیزی در درون زن روبه‌رو شود که لجباز و سرد و کاملاً غیر قابل دسترسی است. (یونگ 1377: 285)

آنیموس علاقه‌مند به بحث کردن است و در مباحثه‌هایی که هر دو طرف خود را مُحق می‌دانند، بیشترین درخشش را دارد. اگر زن تابع آنیموس باشد، با هیچ منطقی مطلقاً نمی‌توان نظرش را عوض کرد؛ بنابراین، هیچ مردی نمی‌تواند پنج دقیقه با آنیموس حرف بزند، بی‌آنکه قربانی آنیمای خود شود. (یونگ 1383: 24) آنیموس در زن باعث می‌شود او در مواقع ضروری بتواند عهده‌دار اموری شود که ویژه مردان تلقی می‌شود. (فدایی 1381: 41)

پدر نخستین حامل تصویر ذهنی آنیموس برای دختر است؛ همان‌گونه که مادر، نخستین حامل تصویر ذهنی آنیما برای پسر است. بدین ترتیب، پدر به آنیموس دختر خود اعتقادات «حقیقی» بی‌چون و چرا می‌بخشد و

به آنها جلوه‌ای ویژه می‌دهد. (یونگ 1377: 287) این اختلاط روانی به نظر می‌رسد که جذابیّت عمیق و مداومی برای ذهن دختر داشته باشد؛ از این‌رو، وی به جای اندیشیدن و عملکردن برای خود، مدام از پدرش اقتباس می‌کند و حتّی در سال‌های آینده زندگی نیز به روش پدر خویش عمل می‌کند. (فوردهام 2536: 103)

دومین حمل‌کننده تصویر ذهنی آنیموس، برادر است. همان کسی که خواهران در پیش دوستان خویش از او مایه می‌ستانند و گاه و بی‌گاه، سخن برادران خویش را پیش می‌کشند و برای استوارداشت سخنشان، آن را به برادران خویش می‌پیوندند. همه این کاروساز روانی در زنان بر بنیاد کهن‌الگوی آنیموس و فرافکنی آن بر برادر، انجام و سامان می‌پذیرد. (تونلی 1391: 23)

این تصویر ذهنی، در دوره‌های بعدی زندگی، به مردان گوناگونی که یک زن را در طول حیات به خود جلب و جذب می‌کنند، منعکس¹ می‌شود و هنگامی که این انعکاس به عمل آمد، زن اطمینان خاطر پیدا می‌کند که یک مرد تقریباً همان‌گونه است که وی می‌بیند (یعنی در لُفّافه آنیموس)؛ و این تقریباً برای او غیرممکن است که مرد را آن چنان‌که واقعاً هست، بپذیرد. این گرایش زنانه می‌تواند در رابطه شخصی و خصوصی، بسیار آشفته‌کننده باشد؛ چه، این روابط تا هنگامی توأم با آرامش‌اند که مرد با پندارها و فرض‌های زن درباره خود، مطابقت دارد. (فوردهام 2536: 103)

آنیموس به حسب رشد و تکامل زن، ممکن است به هر هیأت مردانه‌ای، به شکل بدوی‌ترین تا روحانی‌ترین مردان، تجسّم یابد. حتّی

¹. Projection

ممکن است به عنوان پسر بچه‌ای در رؤیا ظاهر شود و در این حالت، بیشتر همچون صدایی به گوش می‌رسد. (همان: 103) خصیصه غرابت آمیز دیگر آنیموس که آن را از آنیما مشخص می‌سازد، تمایل آن به تظاهر در هیأت گروهی از مردان است. (همان: 103) یونگ معتقد بود که مردان در منش آگاهانه خود چندمسری هستند؛ از این‌رو برای جبران این امر، آنیما در ناخودآگاه فقط یکی است. ولی از آنجا که زنان در منش آگاهانه خود تک‌مسری‌اند، آنیموس برای جبران، به صورت گروهی از مردان ظاهر می‌شود. (هاید 1379: 98) بدین ترتیب، ناخودآگاه نشان می‌دهد که آنیموس، بیشتر بیانگر عناصر جمعی است تا شخصی؛ و به دلیل همین ویژگی جمعی بودن است که زنان (هنگامی که آنیموس به جای آنها سخن می‌گوید)، معمولاً از کلمات «ما» یا «آنها» یا «همه» استفاده می‌کنند و در گفتارشان واژه‌هایی مانند «همیشه»، «لازم است» و «ما باید» به چشم می‌خورد. (یونگ 1377: 292)

نمودهای آنیموس

کهن‌الگو خاصیت دوسوگرایانه یا دوقطبی دارد (ر.ک. صرفی 1382: 163) و به همین دلیل از یک سو دلالت بر جنبه‌های سودمند و روشن دارد و از سوی دیگر دلالت بر جنبه‌های زیانبار و تاریک. بدین ترتیب، آنیموس به مانند دیگر کهن‌الگوها، هم نمود سودمند دارد و هم نمود زیانبار. اگر به نمایه‌ها و تراوش‌های برآمده از آنیموس ناخودآگاه، مجال بروز در خودآگاه داده شود و به خواست‌های آن توجه شود و فرد زیر تأثیر زیانبار پدر قرار نگیرد، این نمایه‌ها در نمودهای سودمند وارد خودآگاه می‌شوند و انکشاف می‌یابند؛ در غیر این صورت، کهن‌الگوی آنیموس به

صورت زیانبار به نمود در خواهد آمد. «معشوق» و «همراه درونی»، دو نمود سودمند از نمودهای آنیموس هستند که آنها را در ادامه، بررسی و تحلیل قرار می‌کنیم.

معشوق (مرد آرمانی)

درست به مانند آنیما، آنیموس نیز در نخستین برخوردش پس از حمل بر پدر و برادر، به صورت معشوق به نمود درمی‌آید. (آردویادی 1354: 63؛ ر.ک. صرفی و عشقی 1387: 59 به بعد) جنس مؤنث، آنیموس ناخودآگاهش را در مردانی که احساسات او را به نحوی برمی‌انگیزند، عینیت می‌بخشد. اگر او در مورد مردی کشش پرشوری را تجربه کند، آن مرد، دارای همان خصایصی است که در تصویر آنیموس زن یافت می‌شود؛ برعکس، اگر احساس بیزاری و نفرت به او دست دهد، آن مرد کسی خواهد بود که نهادها و طبیعتی دارد که با تصویر آنیموس ناخودآگاه او مغایر است.

آنیموس در مرحله برون‌فکنی به صورت معشوق، ممکن است نسبت به الگوهای ذهنی هر زنی، گونه‌گون باشد. مثلاً آنیموس دختری که تازه به سن بلوغ رسیده، معمولاً بر روی مردان قهرمان که مشخصه‌شان جوانی، نیروی جسمانی، شهوت‌انگیزی و گاه خشونت است، فرافکنی می‌شود. (۲۰۰۱، "Archetypes As Defined By Carl Jung") می‌توان نمونه امروزی این تصویر از آنیموس را ورزشکاران دانست. بدین ترتیب، «نیروی جسمانی» نخستین مرحله انکشاف آنیموس به شمار می‌رود. این تصویر ذهنی از مرد، رفته‌رفته و با رشد ذهنیت زن، رو به تکامل و تعالی می‌گذارد؛ به طوری که در مرحله دوم، از مرحله نیروی جسمانی عبور می‌کند و به صورت «مردی با روحی مبتکر و قابلیت

برنامه‌ریزی» به نمود درمی‌آید. (یونگ 1377: 293) دوست داشتن سیاستمداران، بازرگانان کامیاب، و شخصیت‌های برنامه‌ریز و مدیر، از این زینه از شناختِ نرینه‌روان زن‌ها مایه می‌ستاند. (اتونی، 1391: 43) انکشاف آنیموس در مرحله سوم، به صورت «مردی با گفتاری آرام‌بخش و مهربان» به انکشاف می‌رسد. می‌توان گفت نمونه امروزی این مورد اخیر، استادان، پزشکان، و کشیشان (روحانیان) هستند. (هاید 1379: 97؛ یونگ 1377: 293) البته گفتنی است که این مراحلِ تعالیِ تصویر آنیموس، همیشه با رشد سن همراه نیست و بستگی به رشد ذهنیت و رشد آنیموس زن دارد. چه‌بسا دختری پانزده ساله، آنیموسش بر روی مردی با گفتاری آرام‌بخش فرافکنی شود و چه‌بسا زنی چهل‌ساله که آنیموسش در همان مرحله نیروی جسمانی و مردِ قهرمان باقی مانده باشد. در شعر زیر از فروغ فرخزاد و بسیاری دیگر از شعرهای او، آنیموسِ شاعر در همان مرحله نخستین و بدوی که مشخصه‌اش نیروی جسمانی، قدرت، خشونت و شهوت‌انگیزی است، باقی مانده است. در این شعر، توصیفاتی که در مورد مرد آرمانی به کار رفته، تداعی گر قدرت، وحشی‌گری و هجوم است:

معشوق من / با آن تن برهنه بی‌شرم / بر ساق‌های نیرومندش / چون مرگ
ایستاد / خط‌های بیقرار مورب، / اندام‌های عاصی او را / در طرح استوارش /
دنبال می‌کنند. / معشوق من / گویی ز نسل‌های فراموش‌گشته است / گویی که
تائاری / در انتهای چشمانش / پیوسته در کمین سواری است / گویی که
بربری / در برق پُرطراوت دندان‌هایش / مجذوب خون گرم شکاری است. /
معشوق من / همچون طبیعت / مفهوم ناگزیر صریحی دارد / او با شکست من /
قانون صادقانه قدرت را / تأیید می‌کند. او وحشیانه آزاد است / مانند یک غریزه
سالم / در عمق یک جزیره نامسکون / او پاک می‌کند / با پاره‌های خیمه مجنون /

از کفش خود، غبار خیابان را. معشوق من / همچون خداوندی، در معبد نپال /
گویی که ابتدای وجودش / بیگانه بوده است / او مردی است از قرون گذشته /
یادآور اصالت زیبایی. او در فضای خود چون بوی کودکی / پیوسته خاطرات
معصومی را / بیدار می‌کند / او مثل یک سرود خوش عامیانه است / سرشار از
خشونت و عریانی... (فرخزاد 1368: 323-326)

بدین ترتیب، هر مردی که در موقعیتِ «معشوق» بودن واقع شود، ممکن است تجلی و نمود آنیموسِ زنی بخصوص باشد. همچنان‌که در شاهنامه، «زال»، تجلی آنیموس «رودابه»، و «رستم»، تجلی آنیموس «تهمینه» است. برون‌فکنی آنیموسِ «منیژه» نیز در چهره «بیژن» به نمود درآمده است و برون‌فکنی آنیموسِ کتایون، در چهره «گشتاسپ». در شهریارنامه عثمان مختاری نیز «شهریار»، نمود آنیموسِ «فرانک» (دختر هیتال‌شاه) به حساب می‌آید. اما در این میان، نکته مهم این است که تصویر ذهنی زن ایرانی از مرد آرمانی، با توصیفات تقریباً یکسانی همراه است و به ریشه‌های مشترکی می‌رسد. در نمونه‌های ذکرشده، در توصیف مرد آرمانی، به غیر از زیبایی ظاهری، به قدرت بدنی و شیراوژنی او نیز تأکید شده است. رودابه زمانی دل به زال می‌دهد که توصیفات پهلوانی او را از پدرش مهرباب کابلی می‌شنود:

به گیتی در از پهلوانان گُرد	پی زال را کس نیارد سِپُرد
چو دست و عنانش بر ایوان نگار	نبینی و بر زین چنو یک سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل	دو دستش بکردار دریای نیل
چو بر گاه باشد دُر افشان بود	چو در جنگ باشد سر افشان بود
رُخَش پژمراننده ارغوان	جوان‌سال و بیدار و دولت جوان
به کین اندرون چون نهنگ بلاست	به زین اندرون تیزچنگ آژدهاست
نشاننده خاک در کین به خون	فشاننده خنجر آبگون
چو بشنید رودابه آن گفت‌وگوی	برافروخت و گلنارگون کرد روی

دلش گشت پر آتش از مهر زال
ازو دور شد رامش و خورد و هال
(فردوسی، 1389، ج 1: 186 و 187)

تهمینه نیز توصیف دلیری و پهلوانی رستم را از مردمان شنیده بود و
دورادور، عاشق او شده بود:

بکردار افسانه از هر کسی
که از دیو و شیر و نهنگ و پلنگ
شب تیره تنها به توران شوی
به تنها یکی گور بریان کنی
هر آنکه که گرز تو بیند به چنگ
چُن این داستان‌ها شنیدم ز تو
بجستم همی کتف و یال و برت
شنیدم همی داستانت بسی
نترسی و هستی چُنین تیزچنگ
بگردی بران مرز و هم بغنوی
هوا را به شمشیر گریان کنی
بدرد دل شیر و چنگ پلنگ...
بسی لب به دندان گزیدم ز تو
بدین شهر کرد ایزد آبشخورت
(همان، ج 2: 122 و 123)

منیژه، بیژن را از دور می‌بیند و دل به او می‌سپارد:

چُن آن خوب‌چهره ز خیمه به راه
به رخسارگان چون سُهیل یمن
کلاه جهان‌پهلوان بر سرش
به پرده درون دُخت پوشیده‌روی
فرستاد مر دایه را چون نوند
نگه کن که آن ماه‌دیدار کیست
... پری‌زاده‌یی گر سیاوخش‌یا؟
بدید آن سهی قدِ پهلوسپاه
بنفشه گرفته دو برگ سمن
فروزان ز دیبای رومی برش
بجنبید مهرش، نپوشید ازوی
که رو زیر آن شاخ سرو بلند
سیاوش گمانم که هست، ارپریست
که دل‌ها به مه‌رت همی بخشیا
(همان، ج 3: 317)

کتایون، گشتاسپ را به خواب می‌بیند و دل بدو می‌بازد:

کتایون چنان دید یک شب به خواب
یکی انجمن مرد پیدا شدی
سر انجمن بود بیگانه‌یی
به بالای سرو و به دیدار ماه
که روشن شدی کشور از آفتاب
از انبوه مردم ثریا شدی
غریبی دل‌آزار و فرزانه‌یی
نشستش چون بر سر گاه شاه

یکی دسته دادی کتایون بدوی وُ زو بستدی دسته‌یی رنگ و بوی

(فردوسی 1389، ج 5: 20)

فرانک نیز توصیف دلیری‌های «شهریار» (پسر برزو ← پسر سهراب) را شنیده بود و دورادور عاشق او شده بود:

فرانک منم دُخت هیتال‌شاه که برد از رُحم رشگ تابنده ماه

شنیدم بسی از دلیریت من به رسم فسانه به هر انجمن

دلم آرزوی وصال تو کرد قدم را فدای خیال تو کرد

(مختاری غزنوی 1377: 22)

این تصوّر و تصویر بدوی و قبیله‌ای از مرد آرمانی که در شعر فروغ فرخزاد نیز بازتاب دارد، به نظر چنین می‌رسد که همانند آنیما به ریشه‌های عمیق مشترکی برسد و از پروتوتایپ¹ مشترکی ناشی شده باشد. (ر.ک. صرفی و عشقی 1387: 64 - 68) برای یافتن این پروتوتایپ، پژوهش گسترده‌ای نیاز است تا خصوصیات مرد آرمانی در تصوّر زن ایرانی با آن پروتوتایپ، هم‌خوانی داشته باشد؛ اما به احتمال قریب به یقین، این پروتوتایپ، ایزدی بوده است زیبا، دلیر و نیرومند که در دوره‌های پیش از تاریخ، میان اقوام آریایی ستایش می‌شده و خاطره آن در ناخودآگاه جمعی زن ایرانی به صورت معشوق آرمانی به یادگار مانده است. به عنوان فرضیه‌ای ابتدایی، ممکن است این پروتوتایپ، ایزد مهر باشد که دهمین یشت اوستا، «مهریشت» سرود ستایش و نیایش و حماسه رزم‌آوری‌های او است. برخی از توصیفات ایزد مهر در «مهریشت» چنین است: فراخ‌چراگاه (که در بیشتر بندهای این یشت آمده است)؛ نیرومندترین آفریدگان (اوستا 1382، کرده یکم، بند 6)؛ همراه «باد» پیروزمند (همان، کرده دوم، بند 9)؛ آراسته به زیورهای زرین (همان، کرده

¹.Prototype

چهارم، بند 13؛ پهلوان جنگاور نیرومند بازوان (همان، کرده هفتم، بند 25)؛ شهریار توانا و دانا (همان، کرده نهم، بند 35)؛ آنکه خانه‌اش به پهنای زمین در جهان آستومند برپا شده است: خانه‌ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز؛ خانه‌ای درخشان و دارای پناهگاه‌های بسیار (همان، کرده دهم، بند 44)؛ سوار بر اسب سپید (همان، کرده بیست‌وششم، بند 102)؛ پیکری درخشان همچون ماه (همان، کرده سی‌وچهارم، بند 142)؛ شهریار همه سرزمین‌ها (همان، کرده سی‌وپنجم، بند 145)؛ دارنده گردونه چهارآسبه که در آن، هزار کمان خوش‌ساخت، هزار تیر تزیین‌شده با پر کرکس، هزار نیزه تیز، هزار چکش، هزار دشنه (خنجر) دوسر، هزار گرز پرتابی، و یک گرز صدگروه صدتیغه وجود دارد. (همان، کرده سی‌ویکم، بندهای 125-132)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ایزد مهر نیز علاوه بر زیبایی، به دلیری و پهلوانی و نیرومندی توصیف شده است و این به فرضیه ما در مورد اینکه ایزد مهر، پروتوتایپ آنیموس (تصویر آرمانی از مرد) در ناخودآگاه زن ایرانی است، بسیار نزدیک است. این فرضیه زمانی قوت بیشتری می‌گیرد که ملاحظه کنیم در این شعر از فروغ فرخزاد که توصیفی از آنیموس زن ایرانی است، بسیاری از توصیفات ایزد مهر در اوستا به طرز حیرت‌انگیزی در چهره مرد آرمانی به نمود درآمده است:

با امیدی گرم و شادی‌بخش / با نگاهی مست و رؤیایی / دخترک افسانه
می‌خواند / نیمه‌شب در گنج تنهایی: / بی‌گمان روزی ز راهی دور /
می‌رسد شهبازده‌ای مغرور / می‌خورد بر سنگ‌فرش کوجه‌های شهر /
ضربه سم ستور بادپیمایش / می‌درخشد شعله خورشید / بر فراز تاج
زیبایش / تار و پود جامه‌اش از زر / سینه‌اش پنهان به زیر رشته‌هایی از
دُر و گوهر / می‌کشاند هر زمان همراه خود سویی / باد ... پرهای کلاهش

را/ یا بر آن پیشانی روشن / حلقه موی سیاهش را/ مردمان در گوش هم آهسته می‌گویند/ «آه... او با این غرور و شوکت و نیرو / در جهان یکتاست/ بی‌گمان شهزاده‌ای والاست». / دختران سر می‌کشند از پشت روزنها/ گونه‌هاشان آتشین از شرم این دیدار/ سینه‌ها لرزان و پرغوغا/ در طپش از شوق یک پندار/ «شاید او خواهان من باشد». / لیک گویی دیده شهزاده زیبا/ دیده مشتاق آنان را نمی‌بیند/ او از این گلزار عطرآگین/ برگ سبزی هم نمی‌چیند/ همچنان آرام و بی‌تشویش/ می‌رود شادان به راه خویش/ می‌خورد بر سنگ‌فرش کوچه‌های شهر/ ضربه سم ستور بادپیمایش / مقصد او... خانه دلدار زیبایش/ مردمان از یکدگر آهسته می‌پرسند/ «کیست پس این دختر خوشبخت؟» / ناگهان در خانه می‌پیچد صدای در/ سوی در گویی ز شادی می‌گشایم پر/ اوست... آری... اوست/ «آه، ای شهزاده، ای محبوب رؤیایی / نیمه‌شب‌ها خواب می‌دیدم که می‌آیی». / زیر لب چون کودکی آهسته می‌خندد/ با نگاهی گرم و شوق‌آلود/ بر نگاهم راه می‌بندد/ «ای دو چشمانت رهی روشن به سوی شهر زیبایی/ ای نگاهت باده‌ای در جام مینایی/ آه، بشتاب ای لب هم‌رنگ خون لاله خوش‌رنگ صحرائی / ره، بسی دور است / لیک در پایان این ره... قصر پرنور است». / می‌نهم پا بر رکاب مرکبش خاموش/ می‌خزم در سایه آن سینه و آغوش/ می‌شوم مدهوش/ باز هم آرام و بی‌تشویش/ می‌خورد بر سنگ‌فرش کوچه‌های شهر/ ضربه سم ستور بادپیمایش / می‌درخشد شعله خورشید/ بر فراز تاج زیبایش. / می‌کشم همراه او زین شهر غمگین رخت/ مردمان با دیده حیران/ زیر لب آهسته می‌گویند/ «دختر خوشبخت!...» (فرخزاد 1368: 121-124)

گذشته از مواردی که پیش از این در طرح فرضیه پروتوتایپ بودن ایزد مهر برای آنیموس زن ایرانی ذکر شد، ویژگی «نجات‌بخشی» مرد آرمانی نیز که در این شعر فروغ فرخزاد و همه قصه‌های سیندرلایی منعکس شده است، در ارتباط با ایزد مهر است. بسیاری از پژوهشگران بر آنند که

«سوشیانت»، چونان نویدداده و منجی در دین زرتشتی، همان میترا است و داستان تولد سوشیانت از دختری باکره در پایان هزاره دوازدهم، (ر.ک. رضی 1381 ب: 1058)، در واقع، همان تولد میترا از آناهیتای باکره، ایزدبانوی ایرانی است. به گفته این پژوهشگران، میترا چونان منجی، در پایان هزاره دوازدهم از عمر جهان، در سوشیانت رستاخیز خواهد کرد. (ر.ک. رضی 1381 ب: 2046، 2047، 2096، 2097، 2106 و 2107) بدین ترتیب، ایزد مهر یا میترا، ویژگی نجات‌بخشی را نیز دارا است و این ویژگی در این شعر فروغ به نمود درآمده است.

نکته دیگری که فرضیه ما را قوت می‌بخشد، این است که «حلقه»، چونان نماد و نشان عشق و پیمان زناشویی در سرتاسر جهان - که در ارتباط با آنیما و آنیموس است - در اصل، نشان ویژه ایزد مهر و نماد وفاداری به پیمان بوده است. بعدها با گسترش آیین میترای در اروپا، به‌ویژه روم، نشان حلقه به عنوان نشان پیمان در ازدواج، از ایران به اروپا می‌رود و به رسم و نمادی جهانی تبدیل می‌شود. (رضی 1381 الف: 602 و 603)

نشانه‌های ایزد مهر در چند شعر دیگر از فروغ فرخزاد که از آنیموس آرمانی درونی خود سخن می‌گوید، به نمود درآمده است. فروغ در شعر «اندوه تنهایی»، معشوق آرمانی خود را «آفتاب بی‌غروب» و عشق ناکام خود را «خورشید یخ‌بسته» خطاب می‌کند و می‌گوید، به هرچه غیر از این معشوق آرمانی رو کرده، «افسون سرابی» بوده است؛ و این افسون سراب، آنچنان‌که پس از این خواهیم گفت، روایتگر یکی از نموده‌های زیانبار آنیموس است:

عشق، ای خورشید یخ‌بسته!
خسته‌ام، از عشق هم خسته

دیگرم گرمی نمی‌بخشی
سینه‌ام صحرای نومیدی است

غنچه شوق تو هم خشکید
عاقبت زین خواب دردآلود
شعر، ای شیطان افسون‌نکار!
جان من بیدار شد، بیدار

بعد از او بر هر چه رو کردم
آنچه می‌گشتم به دنبالش
دیدم افسون سرابی بود
وای بر من! نقش خوابی بود.

دیدم ای بس آفتابی را
آفتاب بی‌غروب من!
کاو پیایی در غروب افسرد
ای دریغا در جنوب! افسرد.
(فرخزاد 1368: 155 و 156)

در شعر «ستیزه» از دفتر «دیوار» نیز به طرز شگفت‌انگیزی نشانه‌های ایزد مهر در وصف آنیموس به نمود درآمده است:

از زمین، دست نسیمی سرد/ برگ‌های خشک را با خشم می‌روید/ آه...
بر دیوار سخت سینه‌ام گویی/ ناشناسی مشّت می‌گوید/ «باز کن در...
اوست/ باز کن در... اوست». / من به خود آهسته می‌گویم/ باز هم رؤیا/
آن هم این‌سان تیره و درهم/ باید از داروی تلخ خواب/ عاقبت بر زخم
بیداری نهم مرهم/ می‌فشارم پلک‌های خسته را بر هم/ لیک بر دیوار
سخت سینه‌ام با خشم/ ناشناسی مشّت می‌گوید/ «باز کن در... اوست/
باز کن در... اوست»/ دامن از آن سرزمین دور برچیده/ ناشکیبا
دشت‌ها را در نور دیده/ روزها در آتش خورشید رقصیده/
نیمه‌شب‌ها چون گلی خاموش/ در سکوت ساحل مهتاب روییده/
«باز کن در... اوست»/ آسمان‌ها را به دنبال تو گردیده/ در ره خود
خسته و بی‌تاب/ یاسمن‌ها را به بوی عشق بوییده/ بال‌های خسته‌اش
را در تلاشی گرم/ هر نسیم رهگذر با مهر بوسیده/ «باز کن در...
اوست/ باز کن در... اوست»/ اشک حسرت می‌نشیند بر نگاه من/ رنگ
ظلمت می‌دود در رنگ آه من... / (فرخزاد 1368: 172 - 174)

این معشوق «ناشناس» و خیالی که نمود آنیموس، بدون فرافکنی بر مردی بیرونی است، در این شعر دیگر از فروغ به نمود درآمده است و فروغ همواره تأکید می‌کند که این معشوق در درون سینه وی قرار دارد:

آسمان همچو صفحه دل من
امشب از خواب خوش گریزانم
روشن از جلوه‌های مهتاب است
که خیال تو خوشتر از خواب است

خیره بر سایه‌های وحشی بید
باز دنبال نغمه‌ای دلخواه
می‌خزم در سکوت بستر خویش
می‌نهم سر به روی دفتر خویش

تن صدها ترانه می‌رقصد
لذتی ناشناس و رؤیارنگ
در بلور ظریف آوایم
می‌دود همچو خون به رگ‌هایم

ناشناسی درون سینه من
همره نغمه‌های موزونش
پنجه بر چنگ و رود می‌ساید
گویا بوی عود می‌آید
(فرخزاد 1368: 141 و 142)

نشانه‌هایی از ایزد مهر، در این شعر از طاهره صفارزاده نیز نمود پیدا کرده است؛ وقتی که شاعر، آنیموسش را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

ای آفتاب! ای قامت بلند بودن / گفتمی من آسمان تو هستم / گفتم زمین
ز مهر تو سرشار... / ای آفتاب! ای سایبان تنم! (صفارزاده 1349: 98)

یا در این شعر دیگر او از مجموعه «رهگذر مهتاب» که به گفته شاعر، قلبش از سینه بیرون آمده و به سمت نیمه دیگر وجودش در حرکت است؛ از این رو، شاعر این حرکت را از نشیب زمین تا دل سپهر می‌خواند:

اینک سوار شوقم و شب‌دیز قلب من / می‌تازد از نشیب زمین تا دل سپهر /
آوخ اگر کنون نشناسی مرا دگر! / آوخ اگر ز من نکنی پیشواز مهر!
(صفارزاده 1365: 17)

صفارزاده، در این شعر دیگر نیز، آنیموس خود را «آفتاب» می‌نامد و می‌گوید:

ای عابر خمیده خاموش!... / تو آفتاب شمالی در پاییز / خواستنی / کاهل / کم‌پیدا / همیشه فاصله ما ابر است. (صفارزاده 1357: 97)

همراه درونی (راهنما)

آنیموس در والاترین و متعالی‌ترین شکل خود به صورت همراه درونی و راهنما و اعتقاد درونی مقدّس متجلی می‌شود؛ همانند آنیما که متعالی‌ترین نمودش به صورت یک الهام‌بخش و راهنما است. (ر.ک. صرفی و عشقی 1387: 71 - 80) آنیموس به عنوان «همراه درونی»، بیشتر در وجود خود زن و در رفتار و کردار او به نمود درمی‌آید و به صورت یک مردِ راهنما انعکاس پیدا نمی‌کند. «آنیموس در این نمود، به مانند آنیما، نقش میانجی تجربه روحانی را ایفا می‌کند و به زندگی، مفهومی تازه می‌بخشد.» (یونگ 1377: 293)

این مرحله از نمود آنیموس، مرتبه‌ای از تجربه روانی است که کمتر زنی می‌تواند به آن نایل شود. این مرتبه که یکی از مراحل نهایی فرایند فردیت برای تحقّق تمامیت ذات نهفته روان زن است، تنها زمانی برای زن تحقّق می‌یابد که وی طبیعت آنیموس خود را دریابد و به جنبه‌های زیانبار آن توجه خودآگاهانه داشته باشد و به جای اینکه مقهور آنیموس خویش شود، با واقعیت آن برخورد کند (همان: 292) و به قول فریدا فوردهام، «در صدد فهم تقدّامیز عقاید حاصل از آنیموس خود برآید و آن را بشناسد.» (فوردهام 2536: 105) اگر چنین شد و زن دارای شهامت و فراخی روحی شد که لازمه شک در باورهای مقدّس خود وی است، و

همچنین از بیان عقاید مطلق انعطاف‌ناپذیر برآمده از آنیموس ناخودآگاه دست کشید، در این صورت است که آنیموس می‌تواند یک «همراه درونی» گران‌قدر شود و زن را به صفات مردانه خلاق، شجاعت، عینیت و خرد روحی آراسته کند. (همان: 292 - 294)

آنیموس در این نمود، صلابت روحی به زن می‌دهد؛ نوعی دلگرمی نادیدنی درونی برای جبران ظرافت ظاهرش، و می‌تواند بانی روح ابتکار، شجاعت، شرافت‌مندی و در عالی‌ترین شکل خود، «وسعت روحی» باشد. زن از این طریق می‌تواند به انکشاف نهفته در وضعیت عینی شخصیتی و فرهنگی خود، آگاهی یابد و به زندگی روحانی تری دست یازد. بدین ترتیب، آنیموس، زن را به تحولات روحی دوران خود پیوند می‌دهد و حتی سبب می‌شود بیش از مردان، انگاره‌های خلاق را پذیرا شود. (همان: 293) آنیموس از این طریق و به لطف همین فعالیت خلاقش، پُلی به «خویشتن»، یعنی مرکز روان زن می‌زند و نقش میانجی میان «من»¹ و «خویشتن»² را ایفا می‌کند و به صورت راهنمایی درمی‌آید که پیام و خواسته‌های «خویشتن» را به «من» زن می‌رساند (همان: 291)؛ بنابراین، زن بدین طریق می‌تواند با ناخودآگاه خود، به‌ویژه وقتی که با عقاید آنیموسش در تضاد می‌افتد، همساز شود. (همان: 294) زن با دریافت این پیام ویژه «خویشتن»، به تحولات روحی گسترده‌ای دست پیدا می‌کند و به کمالات روحی و انسانی نایل می‌گردد.

گذشته از نمونه‌های چنین نمودی از آنیموس در شخصیت‌های دینی ادیان مختلف جهان، والاتری نو کامل‌ترین نمونه غربی چنین نمودی را

¹. Ego

². Self

در چهره «ژاندارک» (1410 - 1431)، قهرمان ملی فرانسه و مشهور به دوشیزه اورلئان می‌بینیم که در هفده سالگی با حضور و فعالیت‌های خود، سرنوشت جنگ صدساله میان فرانسه و انگلستان را تغییر داد. ژاندارک، روستازاده‌ای پرهیزگار که مدعی بود از چهارده سالگی الهام‌های غیبی برای نجات فرانسه دریافت می‌کند، در سال 1429 به حضور شارل هفتم، پادشاه فرانسه رسید و خود را ناجی او معرفی کرد. ژان جوان با گروهی اندک موفق شد انگلیسی‌ها را به ترک محاصره اورلئان وادارد؛ اما در طی نبردهای تسخیر پاریس به دست دشمن افتاد. دادگاه تفتیش عقاید، او را به جرم کفر و الحاد محکوم کرد و در آتش سوزانده شد. کلیسا ژاندارک را در سال 1920 به مقام قدیس مفتخر کرد. چهره وی همواره با هیبت پسرانه، لباس‌های قرون وسطایی و هاله‌ای از روحانیت آمیخته با دلآوری متجسم می‌گردد. (نجم عراقی و همکاران 1382: 335)

نمونه شرقی این نمود از آنیموس را در شخصیت رابعه عدویه (وفات: 135 قمری)، دختر اسماعیل عدوی قیسی می‌بینیم (ر.ک. کزازی 1380: 154) که زنی بود پارسا و زاهده و عارف‌مسلك که ذکر کرامات او در کُتب صوفیه، به‌ویژه تذکرة الاولیای عطار آمده است. (عطار نیشابوری 1378: 295 توضیحات مصحح؛ ر.ک. ستاری 1375: 94 به بعد) روایت زندگی روحانی و کرامات او، در شعر فارسی نیز، به‌ویژه در آثار عطار، خاقانی و نظامی بازتاب داشته است. عطار نیشابوری درباره او می‌گوید:

مرد حق شو روز و شب چون رابعه	تو رها کن سر به مهر این واقعه
از قدم تا فرق، عین درد بود	او نه یک زن بود، او صد مرد بود
از فضولی رسته، مستغرق شده	بود دایم غرق نور حق شده

(عطار نیشابوری 1378: 32 و 33)

نمونه دیگر، «زرین‌تاج یا فاطمه قزوینی»، ملقب به زکیه و طاهره و قُرَّة‌العین (1233-1268 قمری)، دختر حاجی ملا محمد صالح برغانی قزوینی است که در دهه سوم زندگی خود دچار دگرگونی روحی شد و در 29 سالگی برای دیدن سید رشتی عازم کربلا گشت. چون به آنجا رسید، سید در گذشته بود و زرین‌تاج در خانه او اقامت گزید و از پس پرده به تدریس طلب پرداخت. وی بعدها به ایران بازگشت و با کارهای خود غوغایی به پا کرد؛ ولی در 36 سالگی به امر ناصرالدین‌شاه و وزیرش میرزا آقاخان نوری، در باغ ایلخانی کشته شد. (آرین‌پور 1357: 130 و 131)

به عنوان نمونه‌هایی دیگر، شاید بتوان چنین نمودی از آنیموس را در شخصیت «آسیه» (زن فرعون) و «ژییده‌خاتون» (بانوی هارون‌الرشید) یافت که اولی در روایات اسلامی، زنی صالح و متقی و نیکوکار معرفی شده که نجات جان حضرت موسی (علیه‌السلام) به بهای کشته شدن خودش تمام می‌شود. (اردلان جوان 1373: 257) و دومی به قول حمدالله مستوفی، «خیراتی که بر راه حج کرده و پاکدامنی او مشهور است و به همه زبان‌ها مذکور و از شرح، مستغنی و تا غایت نیک‌زنان جهان را بدو منسوب کنند.» (مستوفی قزوینی 1339: 307) «سیندخت» (همسر مهرباب کابلی و مادر رودابه) و «فرانک» (مادر فریدون) می‌توانند نمونه‌های دیگر این نمود از آنیموس باشند. (ر.ک. اتونی 1391: 30 و 45)

نتیجه

از مجموع پژوهش‌های انجام‌گرفته می‌توان دریافت که فرافکنی‌ها و نمایه‌های سودمند کهن‌الگوی آنیموس، در ادبیات، اساطیر و فرهنگ ایران در شکل‌های

گونگون به نمود درآمد است که «معشوق (مرد آرمانی)» و «همراه درونی»، برخی از این نمودها به شمار می‌رود. با بررسی ویژگی‌ها و توصیفات «مرد آرمانی» در ادبیات فارسی - از زبان شخصیت‌های زن در متون کلاسیک فارسی تا شعر زنان شاعر ایرانی - همانندی‌های شگرفی میان آنیموس زن ایرانی و ایزد مهر دیده می‌شود. با و تحلیل این توصیفات و ویژگی‌ها می‌توان بر آن بود که دست‌کم یکی از نموده‌های سودمند آنیموس در ناخودآگاه زن ایرانی از پروتوتایپی بومی نشأت می‌گیرد و این پروتوتایپ، به عنوان فرضیه‌ای احتمالی، «ایزد مهر» است.

پی‌نوشت

(1). پروتوتایپ یا نمونه نخستین، نمونه اصلی یا اولیه‌ای است که نمونه‌های بعدی بر اساس آن شکل می‌گیرد. در نظریه کهن‌الگوی یونگ، پروتوتایپ به الگویی اطلاق می‌شود که مرجع یک سلسله اشیاء، اشخاص و... است، به خاطر شباهت آن‌ها به این الگو. به عبارتی بهتر، پروتوتایپ، نخستین نمود یا نمونه و الگوی نخستین یک کهن‌الگوست که ویژگی‌های بارز و اصلی آن کهن‌الگو را دارد. بدین ترتیب، همه کهن‌الگوها، یک نمونه نخستین یا پروتوتایپ دارند که ویژگی‌های خود را از آن گرفته‌اند و به آن برمی‌گردند. (ر.ک. آذر 1381: 279 / 2؛ و میرصادقی 1377: 55؛

کهنمویی‌پور، و همکاران: 680) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

اتونی، بهروز. 1391. «دبستان نقد اسطوره‌شناختی ژرفا بر بنیاد کهن‌نمونه نرینه‌روان (=آنیموس)»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س 8. ش 26. بهار. صص 11 - 52.

آذر، شکوفه. 1381. «پروتوتیپ». در دانشنامه ادب فارسی. جلد 2. به سرپرستی حسن انوشه. چ 2. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ص 279.

آرین‌پور، یحیی. 1357. *از صبا تا نیما*. 2 جلد. چ 5. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.

آلندی، رنه. 1378. *عشق*. ترجمه جلال ستاری. چ 2. تهران: توس.

اردلان جوان، سید علی. 1373. *تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*. چ 2. مشهد: آستان قدس رضوی.

آردوبادی، احمد. 1354. *مکتب روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ و آخرین گفت‌وگوها با وی*. شیراز: دانشگاه شیراز.

اوستا. 1382. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. 2 جلد. چ 1. تهران: مروارید.

رضی، هاشم. 1381 الف. *تاریخ آیین رازآمیز میتراپی در شرق و غرب*. 2 جلد. چ 1. تهران: بهجت.

_____ 1381 ب. *دانشنامه ایران باستان*. 5 جلد. چ 1. تهران: سخن.

ستاری جلال. 1375. *عشق صوفیانه*. چ 2. تهران: نشر مرکز.

ستاری، جلال. 1377. *بازتاب اسطوره در بوف کور*. چ 1. تهران: توس.

سلمانی نژاد مهرآبادی، صغری، عبدالرضا سیف، نسرين موسى وند. (1391). «بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده»، فصلنامه زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، سال چهارم، شماره 1.

سندز، فردریک. 1354. «آخرین مصاحبه‌ها با کارل گوستاو یونگ». مکتب روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ و آخرین گفت‌وگوها با وی. تألیف و ترجمه احمد آردوبادی. شیراز: دانشگاه شیراز.

سیاسی، علی‌اکبر. 1370. *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*. تهران: دانشگاه تهران.

صرفی، محمدرضا. 1382. «درآمدی بر نمادپردازی در ادبیات»، فصلنامه فرهنگ، سال

1. شماره‌های دوم و سوم (پیاپی: 46 و 47). تابستان و پاییز. صص 159 - 177.

صرفی، محمدرضا، و جعفر عشقی. 1387. «نمودهای مثبت آنیما در ادبیات فارسی».

فصلنامه نقد ادبی. سال 1. ش 3. پاییز. صص 59 - 88.

صفار زاده، طاهره. 1349. طنین در دلتا: از شعرهای سال‌های 47 - 49. چ 1. تهران:

امیرکبیر.

_____ . 1357. سفر پنجم. چ 2. تهران: رواق.

_____ . 1365. رهگذر مهتاب. چ 2. شیراز: نوید.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد بن ابراهیم. 1378. منطق‌الطیر. به اهتمام و

تصحیح سید صادق گوهرین. چ 15. تهران: علمی و فرهنگی.

فدایی، فرید. 1381. کارل گوستاو یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او. چ 1. تهران: دانژه.

فرخزاد، فروغ. 1989 / 1368 م. مجموعه اشعار فروغ فرخزاد. چ 1. ساربروکن - آلمان

غربی: نوید.

فردوسی، ابوالقاسم. 1389. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. 8 جلد. چ 3.

تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فوردهام، فریدا. 2536. مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ. ترجمه مسعود میربهاء. چ 3.

تهران: اشرفی.

کزازی، میرجلال‌الدین. 1380. گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی. چ 2. تهران:

نشر مرکز.

کهنموئی پور، ژاله، نسرین دخت خطاط، و علی افخمی. 1381. فرهنگ توصیفی نقد

ادبی (فرانسسه - فارسی). چ 1. تهران: دانشگاه تهران.

مختاری غزنوی، [سراج‌الدین ابوعمرو] عثمان. (1377). شهریارنامه. به کوشش و

اهتمام دکتر غلام حسین بیگدلی. چ 1. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر. 1339. تاریخ‌گزیده. به اهتمام عبدالحسین

نوایی. تهران: امیرکبیر.

میرصادقی، جمال، و میمنت میرصادقی (ذوالقدر). 1377. *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی: فرهنگ تفصیلی اصطلاح‌های ادبیات داستانی*. چ 1. تهران: کتاب مهناز.

نجم عراقی، منیژه، مرسله صالح‌پور و نسترن موسوی (گزینش و ترجمه). 1382. *زن و ادبیات (سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنان)*. چ 1. تهران: نشر چشمه.

هال، کالوین اس، و ورنون جی نوردبای. 1375. *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*. ترجمه دکتر محمدحسین مقبل. چ 1. تهران: مرکز فرهنگی انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.

هاید، مگی. 1379. *یونگ (قدم اول)*. ترجمه نورالدین رحمانیان. چ 1. تهران: پژوهش و شیرازه.

یونگ، کارل گوستاو. 1370 الف. *خاطرات، رؤیاهای، اندیشه‌ها*. ترجمه پروین فرامرزی. چ 1. مشهد: آستان قدس رضوی.

_____ 1370 ب. *روان‌شناسی و دین*. ترجمه فؤاد روحانی. چ 3. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه امیرکبیر.

_____ 1377. *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه محمود سلطانیه. چ 1. تهران: جامی.

_____ 1383. *آیون: پژوهشی در پدیده‌شناسی «خویشتن»*. ترجمه پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی. چ 1. مشهد: به‌نشر.

English Sources

"Archetypes As Defined By Carl Jung". (۲۰۰۱) [on-line]. Available: <[http://www.staloysius.org/myrtle/philosophy/s²/mod²/Jung](http://www.staloysius.org/myrtle/philosophy/s%20mod%20Jung) Archetypes. htm> [۲۲ Dec. ۲۰۰۷].

References

- Allendy, René. (۱۹۹۹/۱۳۷۸SH). *Eshgh (L'amour)*. Tr. by Jalāl Sattāri. Tehran: Tous.
- Ardalān Javān, S. Ali. (۱۹۹۴/۱۳۷۳SH). *Tajalli-e Shā'erāne-ye asātir o revāyāt-e tārikhi o mazhabi dar ash'ār-e Khāqāni*. Mashhad: Āstān-e qods-e Razavi.
- Āriānpur, Yahyā. (۱۹۸۸/۱۳۵۷SH). *Az Sabā tā Nimā*. ۵th ed. Tehran: Sherkat-e sahmāmi-e ketāb-hā-ye jibi.
- Atouni, Behrouz. (۲۰۱۲/۱۳۹۱SH). “dabestān-e naqd-e ostoure-shnākhti-e zharfā bar bonyād-e kohan-nemoune-ye narine-ravān (Animus), *Azad university quarterly journal of Mytho-mystic literature*, No ۲۶.
- ‘Attār Neishāburi, Farid-oddin Mohammad. (۱۹۹۹/۱۳۷۸SH). *Manteq-ottayr*. Ed. by S. Sādeq Gowharin. Tehran: Elmi o farhangi.
- Avesta*. (۲۰۰۳/۱۳۸۲SH). Tr. by Jalil Doustkhāh. Tehran: Morvārid.
- Āzar, Shokoufeh. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH). “prototyp”, In *Dāneshnāme-ye Adab-e Farsi*. Vol. ۲. Hasan Anusheh. Tehran: Ministry of Culture & Islamic Guidance Pub.
- Fadāei, Farbod. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH). *Carl gustav Jung o ravānshenāsi-e tahlili-e ou*. Tehran: Dānzheh.
- Farrokhzād, Forough. (۱۹۸۹/۱۳۶۸SH). *Majmou'e-ye ash'ar-e Forough-e Farrokhzād*. Western Germany: Navid.
- Ferdowsi. (۲۰۱۰/۱۳۸۹SH). *Shāhnāme*. Ed. By Jalāl Khāleqi Motlaq. Tehran: Markaz-e Dāyerat-ol-ma'āref-e bozorg-e eslami.
- Fordham, Frida. (۱۹۷۷/۱۳۵۶SH). *Moqadame-i bar ravānsheāsi-e Young (An Introduction to Jung's Psychology)*. Tr. By Masoud Mirbahā. Tehran: Ashrafi.
- Hall, Calvin S. and Vernon J. Nordby. (۱۹۹۶/۱۳۷۵SH). *Mabāni-e ravānshenāsi-e tahlili-e Jung (A primer of Jungian psychology)*. Tr. by Mohammad Hoseein Moqbel. Tehran: Jahād-e Dāneshgahi.
- Hyde, Maggie. (۲۰۰۱/۱۳۷۹SH). *Jung (Ghadam-e Avval) (Introducing Jung)*. Tr. by Noraldin Rahmāniān. Tehran: Pazuhesh and Shirāzeh.
- Jung, Carl Gustav. (۱۹۹۱/۱۳۷۰SH)a. *Khāterāt, royā-hā, andishe-hā (memories dreams reflections)*. Tr. Parvin Farāmarzi. Mashhad: Āstān-e qods-e razavi.
- Jung, Carl Gustav. (۱۹۹۱/۱۳۷۰SH)b. *Ravānshenāsi o din (Psychology and Religion)*. Tr. by Fo'ād Rouhāni. Tehran: Ketāb-hā-ye Jibi and Amirkabir.
- Jung, Carl Gustav. (۱۹۹۸/۱۳۷۷SH). *Ensān o Sambol-hā-yash (man and his symbols)* Tr. by Mahmoud Soltāniyeh. ۵th ed. Tehran: Jāmi.
- Jung, Carl Gustav. (۲۰۰۴/۱۳۸۳SH). *Aion: Pazhouhesi dar padideh-shenasi-e khishtan (Aion: researches into the phenomenology of the self)*. Tr. by Parvin Farāmarzi and Fereydoun Farāmarzi. Mashhad: Behnashr.
- Kazzāzi, Mirjalāl-oddin. (۲۰۰۱/۱۳۸۰SH). *Gozāresh-e doshvāri-hā-ye Divān-e Khāqāni*. Tehran: Markaz.

- Kohanmoueipour, Zhāle and Nasrindokht Khattāt and Ali Afkhami. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH). *Farhang-e Towsifi-e Naqd-e adabi*. Tehran: University of Tehran.
- Mirsādeqi, Jamāl and Meimanat Mirsādeqi (Zolqadr). (۱۹۹۸/۱۳۷۷SH). *Vazhenāme-ye honar-e dāstān-nevisi: Farhang-e tafsili-ye estelāh-hā-ye adabiyāt-e dāstāni*. Tehran: Ketāb-e Mahnāz.
- Mokhtāri Ghaznavi, ‘Osmān. (۱۹۹۸/۱۳۷۷SH). *Shahriyār-nāmeḥ*. With the Efforts of Gholamhossein Bigdeli. Tehran: Ministry of Culture & Islamic Guidance Pub.
- Mostowfi Ghazvini, Hamd-ollāh ibn Abibakr. (۱۹۶۰/۱۳۳۹SH). *Tarikh-e gozideh*. With the Efforts of Abd-ol-hossein Navāei. Tehran: Amirkabir.
- Najm-e ‘Eraqi, Manizhe; Mersedeh Sālehpour and Nastaran Mousavi. (۲۰۰۳/۱۳۸۲SH). *Zan o adabiyāt (Selection and Translation)*. Tehran: Chashmeh.
- Ordoubādi, Ahmad. (۱۹۷۵/۱۳۵۴SH). *Maktab-e ravānshenāsi-e tahlili-e Carl gustav Jang o ākharin goft-o-gou-hā bā vey*. Shiraz: University of Shiraz.
- Razi, Hāshem. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH)a. *Tārikh-e āein-e rāzāmiz-e Mitraei dar sharq o gharb*. Tehran: Bahjat.
- Razi, Hāshem. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH)b. *Dāneshnāme-ye Iran-e bāstān*. Tehran: Sokhan.
- Saffārzādeh, Tāhereh. (۱۹۷۰/۱۳۴۹SH). *Tanin dar deltā: az she’r-hā-ye sal-hā-ye ۴۷-۴۹*. Tehran: Amirkabir.
- Saffārzādeh, Tāhereh. (۱۹۷۸/۱۳۵۷SH). *Safar-e panjom*. Tehran: Revāq.
- Salmāni zezhād, Soghrā; Abd-orrezā Seif; Nasrin Mousivand. (۲۰۱۲/۱۳۹۱SH). “Barresi o tahlil-e chisi o chegounegi-e zohour-e kohan-olgou-ye ānimā o ānimous dar she’r-e Tāhereh Safārzādeh”, *Journal of WOrman in Culture Arts*, Year ۴. No. ۱.
- Saffārzādeh, Tāhereh. (۱۹۸۶/۱۳۶۵SH). *Rahgozar-e mahtāb*. Shirāz: Navid.
- Sands, Fredick. (۱۹۷۵/۱۳۵۴SH). “Akharin Mosāhebe’-hā bā Carl gustav Jung”, In *Maktab-e ravānshenāsi-e tahlili-e Carl gustav Jang o ākharin goft-o-gou-hā bā vey*. Shiraz: University of Shiraz.
- Sarfi, Mohammadrazā and Ja’far Eshqi. (۲۰۰۸/۱۳۸۷SH). “Nemood-hā-ye mosbat-e ānimā dar adabiyāt-e Fārsi”, *Quarterly Journal of Naghd-e Adabi*. No. ۳.
- Sarfi, Mohammadrazā. (۲۰۰۳/۱۳۸۲SH). “Darāmadi bar namādpardāzi dar adabiyāt”, *Quarterly Journal of Farhang*. No. ۱&۲.
- Sattāri, Jalāl. (۱۹۹۶/۱۳۷۵SH). *Eshq-e Sufiyāneh*. Tehran: Markaz.
- Sattāri, Jalāl. (۱۹۹۸/۱۳۷۷SH). *Bāztāb-e ostoureh dar Buf-e kur*. Tehran: Tous.
- Siāsi, Aliakbar. (۱۹۹۱/۱۳۷۰SH). *Nazariye-hā-ye Shakhsiyyat yā makāteb-e ravānshenāsi*. Tehran: University of Tehran.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی